

## اشك سیاه

امروز، آری امروز با وجود آنکه دانش پیشرفت‌ها کرده، جهان را علم و آزادی فرا گرفته ؛ فرانسه بیرق فرشته آزادی برافراشته، سازمان ملل پرچمدار مساوات انسانها قرار گرفته، امریکا قافله دار تمدن و ملت‌های کوچک و عقب افتاده خود را قلمداد کرده ولی هنوز... آری هنوز از همین امریکا، از همان سازمان، از آن فرانسه آدمکشی‌های الجزایر و حق کشی‌های سازمان ملل و محروم بودن سپاهان آمریکایی و... نمودار کامل خلاف حقیقت آنچه مینمایند میباشد. اینک مقاله زیر را که دوست عزیز ما آقای پرویز خرسند نوشته است پرده از این مطلب برداشته و روشن میکند که : آزادی فقط آزادی اسلام است و بس.

ژانویه نزدیک است و شاید تا آن لحظه که کاج بپارایند و تولد مسیح را تبریک بگویند، کشتار بهر شکلی که هست در کنگو و دیگر کشورهای آفریقائی ادامه داشته باشد .

شاید درست در همان هنگامیکه دخترک زیبا و خوش لباس سفید پوست فرار سیدن ژانویه را با گرفتن هدیه‌ای از بابا نوئل آغاز میکند ، دختر کوچک سیاه کنگوئی در زیر چکمه سفید پوستی واپسین آه خویش را در گورستان سینه مدفون کند .

شاید در آن لحظه که کودکان سفید در پرتو چلچراغها و از میان طاقی گرم که به زمستان و سردی‌هایش لبخند تمسخر میزند، و به تماشای

رقص دانه های ریز و درشت برف سرگردمند، کودکان سیاه کنگو بر بستر سردخیابانها و کوچه های «استانلی ویل» برای همیشه در انتظار لقمه ای نان و دستی نوازشگر بخواب رفته اند .

شاید بهنگامیکه سفیدها بشادی رسیدن ژانویه و تولد مسیح (پیامبر صلح و محبت) پای میکوبند و می خندند ! سیاههای کنگو با چشمهای به اشک شسته تماشاگر رقص مرگی هستند که با ساز دوستداران دروغین مسیح بر بام کلبه هاشان پای میکوبد .

ژانویه نزدیک میشود . غرب و ما که « غربزده ایم » و از پاپ کاتولیک تر، از هم اکنون به کاج آرائی پرداخته ایم .

با این مقدمه نه خیال رنگ آمیزی تا بلو بزرگ و گر انقیمت ژانویه را دارم و نه قصد دفاع از سیاهان . چرا که نقاشان و آرایشگران و مَن به شادمانی ژانویه در این سرزمین توسری خورده فراوانند و در دفاع از آفریقا، برای آنها که عاقلند و عاقل را اشارتی کفایت کند و دست در کار گفتن و نوشتن و «آهسته برو، آهسته بیا که گر به ساخت نزنند» بدین کلام مشهور قناعت میکنم : «کل اگر طیب بودی، سر خود دوا نمودی» امام را دم از این همه این است که به سر خوردگی و ره گمکردگی جوانانمان که همی باید سازنده فردای این سرزمین باشند اشارتی شود . بدین امید که «شاید اثر کند و دلی بسوزد» .

ابتدا اعلام جرمی به دنیای مسیحیت و دیگر ناله ای با امید کارگردان شدن و اشکی بجای آب بر آتش سوزان قلبهایی که پایگاه آرزوهای پاک اسلام و ایرانند .

در این دنیا که بزرگ است و آدمیان «هیاهوئی بسیار برای هیچ

دارند» با غرش هوا پیمایها، صغیر گلوله‌ها، انفجار بمبها، سوت کارخانه‌ها و دیگر فریادها و ناله‌ها، آنچه که بجائی نرسد فریاد است. امامی بینیم که صدای طب‌های آفریقا از میان اینهمه جنجال وهیاهو بگوش میرسد و بشارت آزادی انسان‌های پای در زنجیر آفریقا را میدهد. بحکم انسان بودن و مخصوصاً مسلمان بودن این ندارا نشنیده نمیتوان گذاشت. باهم بشنویم!

اگر باید بمیریم، چرا بصورت خوک  
 مارا اسیر و به بند بکشند.

سگان درنده گردما جمع شوند.  
 و بسر نوشت سیاه ما زهر خندزند.



اگر باید بمیریم، چرا مردانه نمیریم،  
 تا خون ما به عبث بهدر نرود،

ما علیه زور گویان می جنگیم.  
 و سرانجام بناچار خاطرۀ ما را گرامی خواهند داشت (۱)

آفریقا این سرود را زمزمه میکند، از قلب جنگل‌ها پیش می آیند،  
 از کنار رودخانه‌ها و از دامن سبزه‌زارها می گذرند و بر چکار کوهها که  
 رسیدند دنیا آنها را خواهد دید. آنها را که بزرگ شده اند دور دست‌هایشان  
 زنجیری که دیر است گسیخته و فرار ویشان لومومبای قهرمان که شادمانه  
 می خندد.

اینهمه را گ قهرمانان را نمی توانند فراموش کنند. در کنگوا این

عقیده هر روز راسختر میشود که «لومومبا» نمرده ویک روز باز خواهد گشت، و این امید تنها بدین جهت است که نمیرند و بر پای بمانند. اما چهره «موسی چومبه» قاتل قهرمان، این حقیقت تلخ را باز گو میکند که «لومومبا» را برای همیشه از کنگو، از آفریقا و از جهانی که با بردگی بهر صورت و شکلی پیکار میکند بیرون رانده اند.

کنگوئی نمیخواهد این حقیقت را بپذیرد، چون اگر پذیرفت میمیرد. از لومومبا آموخته است که باید کنگو از آن کنگوئی باشد. دوران بردگی و بندگی بسر آمده است، استعمار باید گورش را گم کند. و فریادشان پاسخگوی این ندای مرگ ناپذیر لومومبا و همه پیکارگرانی است که نمیخواهند برده بمانند. برای آفریقائی تازیانه خورده و تحقیر شده که عمری برای انباشتن شکم سفید پوست جان کنده و خود باشکم تپی و گرسنه سر بر بستر شنهای داغ آفریقا گذاشته، مرگ نمیتواند سخت و دردناک باشد. او باین حقیقت روز بروز ایمان بیشتری پیدا میکند که «اگر باید بمیریم چرا مردانه نمیریم».

سیاهان کنگو، مردان و زنان کنگو برای بدست آوردن آزادی می جنگند و برای پیروزی نزدیکتر گروهی از سفیدپوستان را بگروگان می گیرند، میگویند: «آمریکا و بلژیک کمک خود را به «چومبه» قطع کنند تا گروگانها را آزاد سازیم» اما استعمار که بکنگومی اندیشد و به بازان سیاهانی که نیرومند است و چرخ کار گاهپاشان را با قدرت بحرکت درمی آورد و برای شکم آزمندشان غذای لذیذ فراهم میکند و بسدیگر منافع سرشار، نجات جان گروهی سفید پوست را بپا نه قرار میدهد و کنگوئیها را قتل عام میکند.

آیا بهتر نبود که دوستداران انسانهای سفیدو طر فداران صلح و آدمیت کمک خویش را به آدمکشی همچون «موسی چومبه» قطع میکردند تا بی آنکه سفیدی کشته شود آزاد می شدند و بیخانه هاشان باز می گشتند؟ «سومیالوت» وزیر دفاع شورشیان کنگو گفت: «درست در لحظه ای که نمایندگان ما برای آزادی گروگانها مشغول مذاکره با آمریکائیا بودند، چتر بازان بلژیکی و آمریکائی بکنگو حمله کردند» و باز میگوید: «بیشتر سفید پوستان بدست آمریکائیا و بلژیکیها کشته شدند»:

آیا اینها دلایل روشنی نیست که استعمار ماسک بشر دوستانه بچهره زده تا کنگو راهمچنان برده نگاه دارد و خون «لولومبا» را پایمال کند؟ در این میان پیروان دروغین مسیح (که پیامبر صلح و آشتی و دوستی بود) از چومبه آدمکش تجلیل میکنند، در روزنامه های صبح و عصر تهران خواندیم که «موسی چومبه» از حمایت و پشتیبانی پاپ اعظم قدردانی کرد. چه خوب بود مسیحیان مسیح نشناخته، لااقل این شجاعت را می داشتند و چهره حقیقی خویش را نشان میدادند و با اعمال خویش به مسیح پاک توهین روانی داشتند.

کدام قانون انسانی سياه را مرگ و سفید را زندگی هدیه داده؟ این آموزگاران تمدن غرب که با «راک اندرول» و «چاچا» برقص بر میخیزند و در پی چند دلک موپریشان «بیتل» نام از این سو بآن سو کشیده میشوند و زندگی ساده و بی پیرایه و در عین حال بشر دوستانه شرق و شرقی را بمسخره میگیرند، آیا این آدمکشها و تبعیضات نژادی را هم در صفحه زرین! تمدن غرب ترسیم کرده اند؟

این سخن را هم از «گاستون سومیالوت» بشنوید: «وقتی که هزاران

نفر سیاه پوست قتل عام میشوند هیچکس صدای صلیب سرخ را نمی شنود. اما همینکه جان چند تن سفید پوست بمخاطره افتاد و یا با چند نفر از آنها بدرفتاری شد فریادش بلند میشود ، آیا این نشان آن نیست که صلیب سرخ طرفدار و مروج تبعیضات نژادی است ؟

بدین نغمه که از احساس سیاه پوستی می تراود گوش کنید که تا مسیحیت دروغین را بهتر بشناسید :

« برای هموعانم که بسو و بخطا در ظلمت معابد ، مدارس ، باشگاهها ، در اجتماعات حزبی در جستجوی راهی بـ روشنائی تلاش میکنند . مشوش و مأیوس باسانی بازیچه مطامع وهوسهای غیر انسانی زالوهای پول پرست که شهوت مقام و افتخار نام ، تمام قلب آنها را تسخیر کرده میشوند .

نیروهای ترس آور حکومتی آنها را خرد میکند و تعلیم پیامبران دروغی و مقدسین مسیحی و بسیاری از چیزها برای فریب و تطمیع آنهاست» . (۱)

نمیدانیم بحششگران مسیحیت و منادیان آزادی غرب ! در این میان چینه پاسخی خواهند داشت ؟ و ما که مشعل اسلام در دست داریم چرا بر روشنی دروغین غرب دل خوش کرده ایم و با امید یافتن گلی که مشام جانمان را بنوازد در پی دشمن به مردابها رونهاده ایم ؟

اگر بافسانه پردازان غرب که با حلوادری پی خریدن قلبها یند فرصت افسانه گوئی ندهیم و از کوره راه جهل به راه روشن دانش و اسلام رو کنیم بردگان را آزاد می بینیم و برده داران را رسوا . پیامبر بزرگ را در می یابیم و می بینیم که بردگان آزاد شده در اطرافش حلقه زده اند و بفرمان آزادی

۱- باره ای از شعر « برای هموعانم » سروده « مارگارت و اگر » شاعر سیاه پوست

گوش میدهند.

بلال سیاه را می بینیم که دیگران را بحق دعوت میکند و ما را تیره

پوست را مینگریم که پدر و مادر از دست میدهد اما ایمان خویش را حفظ میکند.

علی را می بینیم که در نخلستانها در پر تو آفتاب سوزان کار میکند تا به نیروی بازوان خویش کف نانی تهیه کند و از ثمره کوشش دیگران بعنوان حاکم و رهبر استفاده نیزد.

علی را می بینیم که آهن تقطیده بر دست برادر نابینای خویش میگذارد، چرا که حقی بیشتر از آنچه باید خواسته و بحکم خویشاوندی خواهان تبعیض بوده است.

علی را می بینیم که با تمام نانی نان و خرما نیمه شبها بدرخانهها رو میکند و هر که را نیازمند می بیند بی نیاز میسازد.

و آخرین بار علی را در بستر شهادت می بینیم و صفوف کودکان یتیم و بیوه زنان تنها که با کاسه های شیر خواستار دیدار پدر و پاور خویشند. اینها دیشب گرسنه خفته اند و دریافته اند که نان آور هر شبه علی بوده است و او اکنون زخمی برداشته که زهر آگین است و نیاز به شیر دارد و بیاری شتافته اند.

بکر بلا میرسیم، با نجا که اسلام با همه عظمتش متجلی است. با نجا که حسین بهمراه یارانش مدینه فاضله را بنا می نهد. برای آزادی و سر بلندی انسان پیکاری آغاز میکند که هنوز هم پایان نیافته، پیکاری که جاودان است و برای مسلمان درسی. «چون» غلام سیاهی است... سالها پشت سر گذارده و با آخرین پایگاه زندگی رسیده است. در میدان کربلا چشم در

فکر میخوانم که مادر چه مبارک است که فیضیه  
رحمت خود را بر همه انبیا علیها السلام  
را می

چشم حسین میدوزد و از او میخواهد که باوهم اجازه نبردداده شود، شهادت در راه آزادی انسان و دفاع از حقوق مسلمین مقام بزرگی است، تنها قهرمانان و مردان برگزیده باین عظمت دست می یابند. و حسین او را بیش از همه گرامی میدارد و اجازه نبرد میدهد و در میدان جنگ بیالینش میآید و سرش را بدامن میگیرد و میفرماید:

«بارخدا یا! سفیدرویش دارو بانیکان محشورش کن و در سرای دیگر میان او و محمودو فرزندانش آشنائی افکن».

«جون» رنگی تیره دارد اما قلبی پاک و سپید. پا کدامن است و پرهیز - کاروبرای عظمت یافتن و بزرگ شدن در قوانین اسلامی همین کافی است. رنگ پوست و زیبائی چهره هرگز ملاک آدمیت نبوده است.

اسلام در هیچ سرزمینی برده نمی سازد. بلکه بردگان را آزادی ارمغان می برد، اینکه آزاد کنندگان بردگان امروز خود برده میشوند آیا دردناک نیست؟ بدین روزهای تیره نباید گریست؟

با جوانان وطنم، با امیدها و آرزوهای اسلام و ایران، با آنها که می باید نیاز نیازمندان این سرزمین و سرزمینهای اسلامی و انسانی را بر آورند و با همه آنها که پایگاه امیدانسانیت و مردمی هستند، بر رویای سیاه پوستی که انسان است و آرزوهای انسانی دارد گوش دهیم و آرزو کنیم که روزی این رویا به حقیقت پیوندد و دوران بردگی و بندگی انسان بسر آید. با امید آنروز!

من برویا دنیا تیرا می بینم .  
 که در آنجا هیچکس دیگری را حقیر نمیشمرد .  
 سرزمینی که عشق خاک آن را تبرک میکند .



وصلح جاده‌های آنرا زینت کرده است .  
 من برؤیا دنیائی را می بینم .  
 که در آنجا همه راه دل انگیز صلح را می شناسند .  
 مکانی که در آنجا بخل عصاره روح را نمی مکند .  
 آرزو طمع عمر را تباه نمی سازد .  
 من برؤیا دنیائی را می بینم .  
 که در آنجا سیاه و سفید ازهر نژاد که هستیم .  
 از تنعمات جهان بهره مند می شویم .  
 در آنجا هر انسانی آزاد است .  
 جائیکه دناوت و پستی حلق آویز می شود .  
 و شادی مثل يك مروارید بر فرع حوائج همه انسانها كهك می کند .  
 دنیا !  
 من برؤیا بچنان دنیائی می اندیشم .

از اشعار سیاهان آمریکای

## راز درازی عمر یکصد ساله‌ها!

چگونه مردم قفقاز تا یکصد و پنجاه سال زندگی می کنند ؟  
 هوای سالم ، غذای کافی ، خواب مرتب ، دوری از سیگار ،  
 الکل ، دلهره .

اینست راز عمر یکصد و یکصد و پنجاه سال عمر طولانی